

ایران در آئینهٔ جهان

پایان کتاب و طرح سوالات

ژان لوئی هوو
ترجمه کیکاوس جهانمندی

هرچند هنوز زودتر از آن است که بتوان برای نتیجهٔ تحقیقات دربارهٔ ایران طرازنامه‌ای تهیه کرد باز امکان این هست که مشکلات موجود را مشخص ساخت و فهرستی از اهم مسائل فراهم آورد.

بهرتر اینست که کار خود را با مشکلات مربوط به قبل از تاریخ آغاز کنیم: در اغلب مناطقی که حفاری شده و همچنین یونان آثار تمدن‌های نوسنگی مشاهده شده است که در هیچکدام سفال وجود نداشته است. در بین‌النهرین پس از دومین جنگ جهانی روستاهائی بسیار کهن متعلق به برزگران کشف شد. این روستاها همه بر فراز تپه‌های کم ارتفاعی بنا شده‌اند و به دشت‌های مجاور خود مسلط هستند. بر ایندوود قدیمترین مرحله را نزدیک مؤلفات واقع در شمال شرقی عراق کشف کرد. وی در سال ۱۹۵۵ عضو یک هیأت اکتشافی وابسته به انجمن شرق‌شناسی شیکاگو بوده، به همین ترتیب تحقیقات همین دانشمند در قلعهٔ یرمو که چند سال پیش از آن انجام گرفت بشارت از یک منطقهٔ مسکونی داد که تاریخ آن طبق امتحانی که با کاربن ۱۴ شد به پنج هزار قبل از میلاد مسیح راجع میگردد. در این موضع فقط ابزارهای سنگی به دست آمده، اما از کشت و زرع نیز آثاری پیدا شده و از سنگ تیز کن و استخوانهایی به شکل داس شواهدی موجود است. استخوانهای گاو و گوسفند نشان می‌دهد که این مردم به دامداری نیز اشتغال داشته‌اند، خانه‌ها همه از گل کوبیده‌ست اما از کوزه و سفال در قدیمترین قشر از هشت قشر شناخته شده اثری نیست، در یرمو هم وضع بر همین منوال است. خرده‌های سفال فقط در قشری که روی قدیمترین قشر قرار گرفته پیدا شده است. این مرحله تطوّر در خارج از بین‌النهرین نیز در تل‌السلطان (یربخو) به وسیله خانم ک. کینون ملاحظه شده است. در قشر نوسنگی A و B که مقدم بر پیداشدن سفال‌اند شواهدی مکرر از وجود یک جامعهٔ کشاورزی نسبتاً پیشرفته به دست آمده ولی هنوز در این مرحله هم سفال رواج نداشته است اما از یک دوره پیش از سفال مقارن و مشابه با آنچه گفته شد در ایران اثری نیافته‌اند زیرا در قدیمترین ناحیهٔ مسکون مانند تپه سراب آثار سفال بدست آمده است. ولی اینرا هم باید یادآور شد که تحقیق و مطالعه در مراکز قدیم ایران هنوز به پایان نرسیده است.

1 - Braidwood, "The world's first farming villages", in *Illustrated London News*, 28th April 1956, p. 410-411.

2 - Braidwood, *Antiquity*, XXIV, 1950, p. 190-196.

۳- رجوع شود بمقالهٔ برایدوود در جلد اول *Iranica Antiqua*

تمدن ایلامی قدیم که درشوش نضج و رشد یافته مشکل دیگری را پیش پای ما میگذارد که عبارت است از کشف ارتباط آن با سومری ها. آیا در این دوناچه تحولاتی بموازات یکدیگر صورت گرفته است؟ یا اینکه یکی از این دو تحت تأثیر دیگری قرار داشته است؟ در صورتی که سؤال اخیر جواب مثبت داشته باشد این نفوذ به چه مفهوم و تاچه اندازه بوده است؟ در برخی از موارد و بیش از همه در فلزکاری شاید ایلام پیشرفته تر بوده است و این خود مایه شگفت نیست چرا که مس با سهولت بیشتری در اختیار ایلامیان بوده است. به بسیاری از ابزارهای سومری میتوان درشوش برخورد منتهی باشکلی قدیمتر و کهنه تر. همان طور که گفتیم فلزکاری در اینجا زودتر رونق گرفته است تا سومر. از آن گذشته شوش برای خود خطی ایجاد کرده است و در الواح ایلامی قدیم خطی تصویری به کار رفته است اما همان طور که پیش از این گفتیم این خط به خط میخی بین النهرین جای پرداخت. می توانیم بگوئیم که خط ایلامی قدیم اقتباسی از سومریان نبوده است. به اعتقاد گوردون چایلد درشوش یکم می توان فرهنگ و مدنیتی را ملاحظه کرد که با تمدن عیید موازی است و خاستگاه آن جنوب ایران بوده است⁴.

جای این آرزو هست که روابط بین این دوناچه دقیق تر و جدی تر از پیش مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد و به خصوص به کنده کاری توجه خاص مبذول شود.

یکی از مشکلات لاینحل سفال خاکستری یا خاکستری مایل به سیاه میقلی است. در شمال ایران در ابتدای هزاره سوم قبل از میلاد تغییری در سفال حاصل شده است. از نقطه ای به نقطه دیگر از تعداد سفال رنگ آمیزی شده کاسته می شود و به مقدار سفال خاکستری مایل به سیاه که رنگ و شکل آن به زحمت با رنگ و شکل سفالهای قبلی نجد ایران شباهت دارد، افزوده می گردد. از این سفالها در تپه حصار سوم B-C و ترونک تپه به دست آمده است. در انباری از سفالهای خاکستری آجرهائی یافته اند که در یک طرف هموار و در طرف دیگر محدب است. از این آجرها می توان تاریخ این انبار را به هزاره سوم راجع دانست. در اولین برخورد با سفال خاکستری رنگ ذهن بیننده خواهان کشف محل ابداع و ایجاد آن می گردد. اما ارقام و اطلاعاتی درباره این تمدن تازه و حقیقتی راجع به قومی که این سفال را به ایران آورده هنوز به دست ما نرسیده است. بین این سفال و سفالی که در فاصله دو دوره نو سنگی و مفرغ ایجاد شده فاصله ای مشهود است و این خود موضوع سکتی قومی تازه را مطرح می سازد. آدمی در این مورد ناگزیر دیدگان متجسس خود را به استپ های شمالی یعنی ترکستان روس متوجه می کند. باز هم پرسشهایی دیگر: بین گروه های گوناگون سفال خاکستری چه رابطه ای موجود است؟ می بینیم که این فن به تدریج در شمال شرق و شمال غرب نجد ایران یعنی یانیک تپه و گوی تپه منتشر میشود و دامنه آن حتی به کاپادوکیه (کول تپه، الیشر و غیره) نیز می رسد. به هر حال در اینجا دیگر شباهت آشکاری بین اشیاء سفالی خاکستری آناتولی و ایرانی به چشم می خورد و در این مورد تمایلی برای تقلید از ظروف فلزی آشکار است.

اما آیا این قرابت لیک به معنی قرابت و بستگی مردم این نواحی هم هست؟ و در صورتی هم که چنین قرابتی به ثبوت برسد آیا منظور از آن قرابت بین هند و اروپائی هاست؟ بعضی از متخصصین به این پرسش پاسخ مثبت می دهند.

سراجم سفال خاکستری رنگ در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد در ایران مرکزی و شمال غربی هم به دست آمده است. در گورستان A سیلک و در هشتاد کیلومتری مغرب طهران یعنی خورون سفالی به همین رنگ و به همین شکل اشیاء فلزی کشف شده است. یک نوع سفال مشابه دیگر هم در حسنلو پیدا شده است. در اینجا حفاران امریکائی سفال سیاه بسیار شکننده ای یافته اند که جداری سخت نازک دارد و شیارهای موجود بر دسته آن تأییدی است بر آنکه آنرا از ظروف

4 - Mecquenem "Epigraphie Protoélamite" in *MDP*, XXXI.

5 - V. Gordon Childe, *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953, p. 195.

فلزی تقلید کرده اند. اما بین این دو گروه سفال یعنی سفال خاکستری و خاکستری مایل به سیاه فاصله طولانی و عمیق هزارساله ای است که تحقیق در آن هنوز مورد عنایت قرار نگرفته است. در این دوره می توان یک گسیختگی و فاصله عمومی چندین صدساله را محتمل شمرد. چند ناحیه مسکون کمی پس از ابتدای هزاره دوم کم و بیش به کلی متروک شده است و این حقیقت شامل دشتهای ترکمن، تپه حصار، سیک و همچنین یانیک تپه می شود. شوش نازمانی که شاهنشاهی ایلامی تجدید می شود از خود انحطاط آشکاری نشان می دهد.

این تجدید مقارن می شود تقریباً با مسکون شدن نواحی که قبلاً متروک شده بود مانند حسنلو و سیک. در این فاصله تپه حصار متروک بوده است. نواحی دیگر مانند یانیک تپه خیلی بعد باز مسکون می شود. ترنگ تپه در دوره آهن دارای سکنه اندکی بوده است. علت اینکه در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد چرا این همه نواحی مختلف متروک گردید هنوز بر ما روشن نیست. آیا دلیل این امر تغییراتی است که در آب و هوا حادث شده است؟ اما به هر تقدیر مشکل بتوان چنان تغییرات جوی را محتمل شمرد که در مدتی کوتاه باعث کوچ اهالی شده باشد. از آن گذشته ترنگ تپه امروز در منطقه ای آباد و بارور قرار دارد. نکتند که یک فاجعه سیاسی مسؤل این کوچ بوده است؟ تازه در چنین صورتی مگر نمی توانسته اند بلافاصله پس از رفع بلیه به مسکن اصلی خود بازگردند؟ اما اصلاً این متجاوزین احتمالی چه کسانی بوده اند؟ اصولاً آثاری از یک ویرانی عمومی و قطعی در دست نیست.

در ابتدای هزاره اول در انتقال از عصر مفرغ به عصر آهن نیز پرشهایی مطرح می شود. حد و حدود بین این دو عصر خیلی مبهم و تاریک است. از دو گورستان A و B سیک هیچ اطلاعات روشن و بی ابهامی درباره ماهیت این گورستانها و تاریخ آنها به دست نمی آید. به عقیده گیرشمن وجود گورستان B حاکی از ورود و استقرار مردم ایران است. تقریباً در همین دوره باز با کشفیات مهم باستان شناسی مثلاً مفرغ لرستان شوالاتی از این قبیل مطرح می شود. خاستگاه این مفرغها کجاست و تاریخ دقیق آنها چیست؟ اشیاء به دست آمده اغلب به سیک شوش است. در مرحله فعلی تحقیقات اتساع این مفرغها به قوم معینی کاری است سخت دشوار. آیا کاسیان آفریننده این اشیاء هستند؟ و یا پارسیان به معنی دقیق آن کلمه؟ رابطه بین مفرغهای قفقاز و مفرغهای استپها چیست؟ اما حتی دوره هخامنشی نیز با وجود اینکه بیش از همه شناخته شده و مورد مطالعه قرار گرفته باز تأملاتی را در ذهن پژوهنده سبب می گردد. در مورد فرهنگ و مدنیته که از اجزاء مختلف مرکب است دانستن این مطلب اهمیت دارد که بدانیم چه مقدار از آن حاصل کوشش خاص ایرانیهاست و چه اندازه آن از سایر تمدنهای شرقی اخذ شده است. هخامنشیان که جامع و متحد کننده اجزاء گوناگون بوده اند بالضروره با همه مدنیتهای خاور نزدیک تماس داشته اند. پس در نتیجه این مسئله مطرح می شود که اینان به کدام یک از ملل خاور نزدیک بیشتر مدیون هستند. اورارتو، آسور، یونان، ایونی یا مصر؟ کدام عناصر از جوامع ملل غرب آسیا که سوریه و فنیقیه در آن سهم مهمی دارند گرفته شده است؟ در عرصه باستان شناسی ایران امروز مسائل عمده ای که باید به حل آنها همت گماشت و طرق مهم مطالعه و تحقیق که باید درنوردید چنین است. شك و عدم اطمینان در این مسائل هنوز بسیار است. اما کاری هم که شده تازه در آغاز است و متأسفانه نسبت به اهمیت امری که در پیش است کسانی که به حل معضلات آن کمر بسته باشند اندک اند.

شرح حفريات

- گوی تپه : T. Burton Brown, *Excavations in Azarbaijan*, 1948. London 1951.
- حسنلو : H. H. Dyson, Hasanlu and Early Iran, in *Archaeology* 13 (1960).
- لرستان : A. Godard, Les Bronzes du Luristan, in *Ars Asiatica* XVII, 1931.
- تخت جمشید : E. F. Schmidt, *Persepolis I*, Structures, reliefs, inscriptions, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXVIII, Chicago, 1953. *Persepolis II*, Contents of the Treasury and other discoveries, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXIX, Chicago, 1957.
- شوش : L. Le Breton, The Early Periods at Susa, Mesopotamian relations, in *Iraq*, XIX (1957).
R. de Mecquenem, Catalogue de la céramique peinte susienne conservée au Louvre, *MDP*, Tome XIII (1912).
" — Notes sur la céramique peinte archaïque en Perse, *MDP*, Tome XX (1928).
" — Fouilles de Suse, 1929-1933, *MDP*, Tome XXV (1934).
- تل باکون : A. Langsdorff und D. - E. McCown, *Tall i-Bakun A*, Season of 1932, University of Chicago, Oriental Institute Publications, LIX (1942).
- تپه گیان : G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles du Tépé Giyan près de Néhavend*, 1931-32, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique, Tome III, Paris 1935.
- تپه حصار : E. - F. Schmidt, *Excavations at Tépé Hissar Damghan*, in Publications of the Iranian Section of the University Museum, The University Museum, Philadelphia (1937).
- تپه سیلک : R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk près de Kashan*, vol. I, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique, tome IV, Paris 1938.
- ترنگ تپه : F. Wulsin, *Excavations at Tureng Tepe near Asterabad* in Supplement to the Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology, vol. 2 No. 1 b (mars 1932).
J. Deshayes, Rapport Préliminaire sur les deux premières campagnes de fouilles à Tureng Tépé, in *Syria* XL, 1963.
- زیویه : A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kurdistan), *Publications du service archéologique de l'Iran*, Haarlem, 1950.

کتاب شناسی

- Amiet (P.), *La Glyptique mesopotamienne archaïque*, Paris 1961.
- Cameron (G.), *Histoire de l'Iran Antique*, Trade R. J. Lévy, Paris 1937.
- Childe (V.-G.), *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953.
- Contenau (G.), *Manuel d'Archéologie Orientale*, Paris, 4 vol. 1927-1947.
- Deshayes (J.), *Les Outils de Bronze, de l'Indus au Danube (IVe au IIe millénaires)*, Paris 1960.
- Frankfort (H.), *The Art and Architecture of the Ancient Orient*, "The Pelican History of Art", Penguin Book 1954.
- Ghirshman (R.), *Perse, Protoiraniens, Médes, Achéménides*, Paris 1963. *L'Iran des Origines à l'Islam*, Paris 1951.
- Godard (A.), *L'Art de l'Iran*, Paris 1962.
- Herzfeld (E.), *Archaeological History of Iran*, in The Schweich Lectures of the British Academy, 1934, London. *Iran in the Ancient East*, London und New York, Oxford University Press, 1941.
- McCown (D.-E.), *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, in *Studies in Ancient Oriental Civilization* No. 23, The Oriental Institute of the University of Chicago 1942. *The Relative Stratigraphy and Chronology of Iran*, in *Relative Chronologies in Old World Archaeology*, Chicago (1954).
- Parrot (A.), *Archéologie Mésopotamienne*, 2 vol. 1947-1953, Paris 1960.
- Parrot (A.), *Sumer*, Paris 1960.
- Pope (A.-U.), *A Survey of Persian Art from prehistoric times to the present*, New York - London 1938.
- Porada (E.), *Iran Ancient, l'Art à l'époque pré-islamique*, Paris 1963.
- Schaeffer (C.F.A.), *Stratigraphie comparée et chronologie de l'Asie occidentale (IIIe et IIe millénaires)*, "The Griffith Institute, Ashmolean Museum, Oxford", London, Oxford, University Press, 1948.
- Stein (A.), *An Archaeological tour in Ancient Persis, in Iraq*, vol. III, Part. 2, p. 111-226, 1936. *Old Routes of Western Iraq*, London, 1940.
- Vanden Berghe (L.), *Archéologie de l'Iran Ancien*, Leiden, 1959.
- Vanden Berghe (L.), and Mussche, *Bibliographie analytique de l'Assyriologie et de l'Archéologie du Proche-Orient*, vol. I. L'Archéologie, Iran, Leiden 1956.